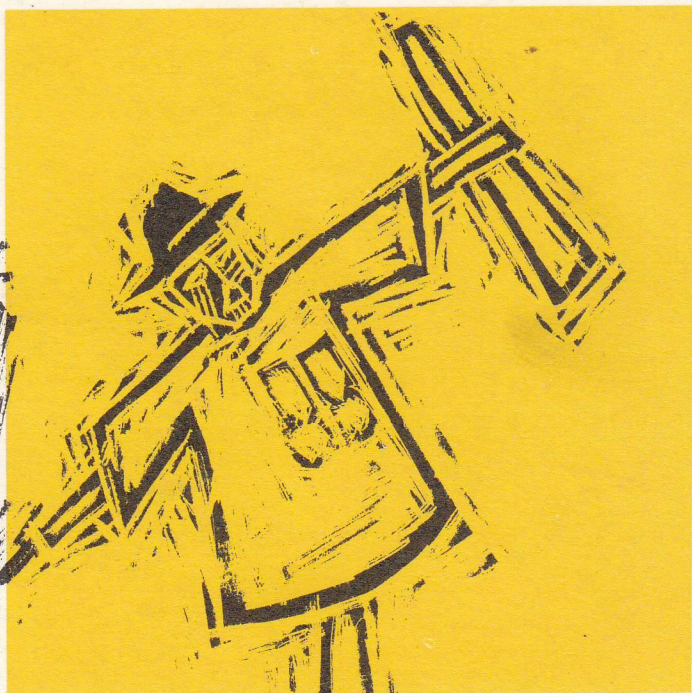


# چهار صندوق

(نمایشنامه)

بهرام بیضائی



بهرام بیضائی

# چهار صندوق

تقلید در دو مجلس



تهران، ۱۳۵۸

چهار صندوق

نفر پوشها:

زرد  
سبز  
سرخ  
آبی  
مترسک

چهار صندوق [نمایشنامه]

بهرام بیضایی

نوشته‌ی بهار ۱۳۴۶  
اولین انتشار: دفترهای زمانه [چندی]، زمستان ۱۳۴۶  
چاپ اول: انتشارات روزبهان، بهار ۱۳۵۸  
حقوق برای نویسنده محفوظ است  
حروفچینی و چاپ: دستخط فاروس ایران، تهران



خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۲

مجلس يك

[صحنه خالیست. چهار نفر در يك خط بر زمین نشسته اند و فکر می کنند.]

زرد [ناگهان از جا می پرد] خطر!

سبز [از جا می پرد] خطر!

سرخ [از جا می پرد] باز هم خطر!

زرد [یه خطر مبهم!]

سبز [يك خطر مجهول.]

سرخ [یه خطر معلوم، و بلکه همیشگی.]

زرد [اینجوری نمی شه، نمی توئم فکر کنم.]

سرخ [به سر مال التجاره ها چی میاد، به سر قافله ها؟]

سبز [به سر رواق ها، بر سر مقدسات؟]

سرخ [چکار کنیم؟ [به سیاه] - ها؟ چکار کنیم؟]

سیاه [اگه گفتین؟]

سبز [باید فکر کنیم.]

سرخ [آره، فکر کنیم.]

[هر يك گوشه ای می نشینند. مکث.]

زرد [ناگهان] مترسك.

[آن سه به او نگاه می کنند.]

زرد [بلند می شود] یه مترسك لازمه؛ لولوی سر خرمن!

[آن سه به هم نگاه می کنند.]



زرد دشمن رو می ترسونه. ایجاد امنیت می کنه. راحتی خیال می ده.

سبز مترسك. درسته؛ مترسك.

سوخ خودشه. خود خودشه - [به آنها نزدیک می شود] چه فکری، چه فکر بکری.

زرد مارو از خطر حفظ می کنه. توی خونه هامون -

سوخ توی بازار -

سبز در مسجد و محراب -

زرد همه جا! - اما باید قوی باشه. مسلح باشه. مجهز باشه.

سیاه چه چیز ترسناکی!

سوخ وای بردشمن! توچی می گی - موافقی؟

سیاه هرچی شما بگین.

[موسیقی شاد - هر يك از طرفی می دونند. زرد يك تنه‌ی چوبی پایه دار می آورد، سرخ چوب دیگری را صلیب وار بر آن جفت می کند. سیاه نیم تنه‌ی خود را به این می پوشاند. زرد يك صورت مقوایی میخوف را روی گردن قرار می دهد. سیاه کلاه خود را سر این صورت می گذارد. سبز به چپ و راست می رود؛ اوراد می خواند و قوت می کند. سرخ سوت می زند، سیاه می دود يك شلوار مندرس پیدا می کند، زرد آنرا زیر نیم تنه می آویزد، سیاه کفشهای خود را می دهد، سرخ می گیرد وزیر دولنگه‌ی شلوار می گذارد\*]

سبز احسنت، عالیست. مر حبا.

زرد باید کاملش کنیم.

سبز کامل کردن از بشر ناقص بعید است.

زرد مجهزش کنیم!

[سرخ می دود و يك شلاق می آورد و به میچ چوبی مترسك

می آویزد. زرد يك قطار فشنك به آن حمایل می کند، سرخ يك تفنگ نیمه دار به شانهاش می آویزد، سیاه يك شپپور به او وصل می کند، زرد يك دوربین لوله ای.]

زرد دیگه چیزی نداریم؟

سرخ فقط حسن نیت!

سبز همین هم کافیست. مجهز شد. احسنت. زهازه!

[سبز پیش می رود و يك نظر قربانی به گردن مترسك می بندد.]

سیاه کامل شد. کامل شد.

سرخ چطور افتتاحش کنیم؟

سبز خیلی خوبست. خودش تفریحی است.

[سیاه بیرون می دود و فوراً با يك پرده‌ی بزرگ بنفش رنگ بر می گردد، زرد يك چهارپایه آورده، سبز نطق افتتاحیه را از آستین بیرون کشیده و مشغول تمرین است. سیاه و سرخ هر کدام يك سر پرده در دست، دو طرف مترسك می ایستند. پرده‌ی بنفش که تماماً باز شده، مترسك را کاملاً از دید تماشاگران پنهان می کند. موسیقی قطع می شود. زرد چهار پایه را جلوی پای سبز می گذارد و خود يك قیچی از جیب بیرون می آورد. سبز می رود بالای چهارپایه و کاغذ نطق را باز می کند.]

سبز [به کندی يك خطیب] آقایان گرام، و-خانمهای عظام!

[سیاه و سرخ به شدت دهن دره می کنند؛ سبز متوجه می شود و تند می کند.]

سبز با کمال مسرت اکنون وقت آن رسیده است -

[به ساعتش نگاه می کند] بله، درست وقت آن رسیده است

که به عرضتان برسانم حرفی برای گفتن ندارم؛ یعنی

درواقع شدت احساسات اجازه نمی دهد. از طرفی

شاعر علیه الرحمه گفته است، وچه خوب گفته است، البته کمی پر گفته است، ولی مثل در گفته است، که - ببخشید، یادم رفت اصلا چه گفته است. ولیکن - چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است. [ابراز احساسات بقیه، سبز پائین می آید] در خاتمه توجه همه‌ی شما را به این حادثه‌ی پر شکوه تاریخی جلب می‌کنم. [به زرد] خواهش می‌کنم عجله کنید، نوبت شماست؛ شروع بفرمائید.

[زرد به سرعت با او دست می‌دهد، بعد کنار می‌آید، قیچی را به هوا می‌برد و سه بار به هم می‌زند و صدا می‌دهد. در حالی که هر چهار نفر هلهله می‌کنند سیاه و سرخ پارچه را رها کرده‌اند. اینک مترسک يك موجود واقعی و تناور است قرص و محکم ایستاده. هر چهار نفر دست می‌زنند و او سرش را به چپ و راست می‌برد.]

سوخ آقایان يك مترسک واقعی، واقعی‌ترین مترسکی که می‌شد ساخت. اگر قرار بود که فقط مال يك نفر بود به کی می‌رسید؟

زرد نگاه کنید؛ خندید.

سیاه خوشحالی، نه؟ بچرخ - [مترسک می‌چرخد] عالی! سبز آقایان! - همچنانکه می‌دانید او مخلوق ماست. حاصل همکاری و همفکری ماست، و فرمانبر و مطیع ما. او حافظ همه‌ی ما در این دنیای پرخطر است.

سوخ آفرین بر وجودش!

زرد باید گفت که وجود اون لازم بود، و ما این رو خوب حس کرده بودیم. بنابراین بهش قدرت دادیم -

سیاه آب و نونش رو میدیم. زرد و مجهزش کردیم. اون وظایف خودش رو می‌دونه چون اصلا به خاطر همون وظایف به وجود اومده. سرخ دست خوش! حالا می‌تونیم با خیال راحت به کسب و کارمون برسیم. یا الله.

سیاه قربان شما.

مترسک کجا؟

[مکث. آنها که می‌رفتند می‌مانند.]

سیاه [خوشحال] اهو، حرف زد.

سرخ به نظرم می‌خواه تشکر کنه. هرچی باشه به تشکر بدهکاره.

سیاه چرا؟ - چون درستش کردیم؟

سرخ بگو، چی می‌خوای بگی؟

[مترسک يك آنها را از نظر می‌گذراند.]

زرد به نظرم نمی‌تونه از عهده‌ی خدمت به همه بر بیاد.

سبز چه صداقتی در این اعتراف نهفته‌س. اون می‌خواه همانقدر خدمت کنه که ازش ساخته‌س.

مترسک اگه یه وقت از من راضی نباشین چی میشه؟

[همه به هم نگاه می‌کنند.]

مترسک چی به سر من می‌آد؟

سیاه راست می‌گه، اگر همچین شد چکار می‌کنیم؟

زرد همه‌ی این چیزهارو که بهش دادیم پس می‌گیریم.

سیاه چه جور می‌گه؟ ما که دیگه چیزی نداریم.

زرد نون و آبش رو قطع می‌کنیم.

مترسك همین. پس بالاخره به این رسیدیم.  
زرد منظورت چیه؟

مترسك من می خوام زننده بمونم - [تفنگ را بالا می گیرد]  
چاره ئی نیست؛ شما می خواستید من خدمتگزارتون  
باشم، از این به بعد شماها این که باید خدمتگزار من  
باشین.

سرخ مواظب باش؛ اون تفنگ پره!

مترسك بهتر! - باید از من اطاعت کنین.

سرخ چه بامزه س. شوخی ام بلده.

مترسك شوخی نبود! [مکت] برام دست بزنین.  
[همه با تحیر و تردید دست می زنند].

مترسك نشد. محکمتر!

[همه با شدت دست می زنند].

مترسك [باشلاق به زمین می کوبد] برام برقصین!  
[همه مبهوت می مانند].

سیاه ما تورو درست نکردیم که با خودمون دربیفتی.

مترسك شما منو درست نکردین. دیگه نشنوم که بگین منو  
درست کردین؛ من درست بودم. [باشلاق به زمین می کوبد]  
یاالله، یاالله، برقصین!

سرخ راست راستی داره بهما دستور میده.

سبز در واقع همینطور است که فرمودید.

مترسك یاالله!

سیاه نگاش کنین!

[مترسك باشلاق پیش می آید. همه عقب عقب می روند. او  
باشلاق به زمین می کوبد و می خندد. آنها فرار می کنند و

اوتعقیب می کند. موسیقی شاد. فرار و تعقیب در يك خط  
دایره. مترسك ناگهان می ایستد.]

مترسك وایسین، شوخی کردم.

سیاه [از دایره بیرون می رود] وایسین شوخی کرده.

[همه با تردید می مانند. مترسك می خندد.]

مترسك حالا یکی یکی بیاین جلو دست بدیم.

سبز [به دیگران] پس واقماً شوخی بود؟

مترسك [می خندد] بامزه بود!

زرد ولی این واسطه ما به چیزی فهمیدیم؛ شاید به وقت بخوای  
اون حرفها رو جدی بزنی - [به دیگران] ما باید به  
فکر اون روز باشیم.

سیاه نه بابا دلش پا که.

زرد اگه راست می گی تفنگ رو بذار زمین.

مترسك بله؟

سرخ همینطور شلاق رو.

مترسك [خود را عقب می کشد] کم کم دارم به چیزی می فهمم -  
[داد می زند] خودم یادتون انداختم.

سیاه چی میگه؟

مترسك تقصیر خودمه، شما اونوقت فکرش رو نکرده بودین،  
اما حالا جداً می خواین اینهارو ازم بگیرین.

سبز ما می خواهیم رفاقت شما را بسنجیم.

مترسك گول نمی خورم. دیگه رفاقتی وجود نداره.

[با يك دست تفنگ را بالا می گیرد، با دست دیگر شلاق را

درهوا دور سرش می چرخاند.]

مترسك هرچی می گم باید اطاعت کنین!



سیاه ذکی.

سرخ تموم شد!

مترسك به خاك بيفتين. يالله!

زرد تو خودت راه هر جور آشتی رو بستی!

مترسك زودتر!

[نعره کشان پیش می‌رود. هر يك وحشت زده از سمتی فرار می‌کنند، غیر از سرخ که چشمان خود را بسته و گوشها را گرفته و به سرعت دور خودش می‌چرخد. مترسك در حال تعقیب دیگران خارج شده است.]

صدای مترسك هوی-هوی!

سرخ [می‌ماند و وحشت زده چشمانش را باز می‌کند] بینندگان

عزیز، منظور ما اصلاً این نبود. نمی‌دونم کجای حساب ما غلط بود، فکرش هم نمی‌شد بکنیم.

[به بیرون نگاه می‌کند و به سرخ خود می‌زند] وای، نباید وایساد. وضع خیلی بده!

[به سرعت از چپ خارج می‌شود. از چپ زرد نفس زنان وارد می‌شود.]

زرد کی فکرش رو می‌کرد؟ کی فکرش رو می‌کرد؟

[از راست، سبز نفس زنان وارد می‌شود.]

سبز تقصیر شما بود. فکر از شما بود!

زرد ولی خود شما هم تأیید کردین، مگه نه؟

سبز می‌خواین منو متهم کنین؟

زرد شما هم همکاری کردین. تشویق کردین.

سبز من تصور نمی‌کردم اینطور بشه.

[زرد وحشت زده به بیرون نگاه می‌کند.]

زرد یه کاری بکنین.

سبز وای - وای - توبه - توبه!

[هر کدام از طرفی خارج می‌شوند. در همان حال سیاه به صحنه پرتاب می‌شود.]

سیاه [به بیرون] زورت به من رسیده؟ [آستین‌ها را بالای می‌زند]

منو می‌زنی؟ [پیش می‌رود] حالا بهت می‌گم.

[فرار می‌کند. از طرف دیگر زرد عقب عقب به صحنه می‌آید.]

سیاه آخ!

زرد [جا می‌خورد] کسی بود؟ [همدیگر را می‌بینند] تو دست

و پای من چکار می‌کنی؟

سیاه ای امان، ای فغان. زهره ترکید. نفس قفس شد.

زرد بس کن، باید فکری کرد.

سیاه من که چیزی به عقلم نمیره.

زرد تو اصلاً عقل هم داری؟

[زرد با اضطراب به این طرف و آن طرف سرک می‌کشد.]

سیاه می‌گم - اگه باهات دست داده بودیم شاید اینطور نمی‌شد.

زرد احمق! - اون می‌خواست مارو امتحان کنه؛ یکی یکی!

سیاه چه بدجنس!

زرد قابل تحمل نیست. من فکرهامو کرده‌م، اگه هیچ راهی

نبود انتحار می‌کنم.

سیاه [نفهمیده] چی می‌کنی؟

زرد خود کشی. این از تحمل ننگ بهتره.

سیاه [نفهمیده] از چی بهتره؟

زرد از تحمل ننگ!

سیاه [از جا می‌پرد] او مد!

زرد باید باهم باشیم [بهداست می دود] بیا!  
 سیاه [نگهش می دارد] اونجام هست!  
 زرد [به چپ می دود] از اون طرف.  
 سیاه [می ماند] اونجام هست!  
 زرد [به عقب می دود] از این طرف.  
 سیاه اینجام هست!

[صدای خنده‌ی گوشخراش مترسک. سرخ و سبز وحشت زده به داخل می دوند.]

سبز این عذاب چیه؟ خدایا مگه ما چه گناهی کرده بودیم.  
 سرخ من پیش بینی کرده بودم. پیش بینی کرده بودم!  
 زرد راستی؟ - پس چرا حرفی نزدیدی؟  
 سرخ حتماً باید جار می زدم؟  
 زرد وقتی چیزی نگفتید یعنی که موافق بودید.  
 سرخ مغلظه نکن - تقصیر از تو بود.

زرد تو!  
 سبز تو!  
 زرد تو!  
 سرخ تو!

سیاه صبر کنین! [گوش می دهد] مثل اینکه خبری نیست.  
 سرخ آره. دیگه عقبمون نمی کنه.  
 سیاه حتماً فهمیده بدکاری می کرده، پشیمون شده.  
 زرد مزخرف نگوا! - [گوش می دهد] تغییرروش داده.  
 سیاه تغییر چی داده؟  
 زرد روش!

سرخ خیلی ساکنه. حتماً نقشه‌ای داره.  
 سبز بیاید از این موقعیت استفاده کنیم و يك فکری بکنیم.  
 زرد بهتره پیمان دوستی ببندیم. پیمانی که تا آخرین نفس پاش و ایسیم.  
 سیاه [به سرخ] پیمان چیه؟  
 سرخ از خودش بپرس.  
 زرد قرارداد! - قرار می گذاریم که هر جا هستیم با هم باشیم و به هم پشت نکنیم.  
 سیاه آی گفتم، قربان نفست.  
 زرد پس حاضرید؟  
 سبز حاضر!  
 سرخ حاضر!  
 سیاه حاضر!  
 [زرد می پرد روی چهارپایه. دیگران دورش جمع می شوند].  
 همه ما -  
 زرد همه باهم.  
 سرخ در کنار هم.  
 سبز در برابر هم.  
 سیاه به کمک هم.  
 زرد یکدل و يك زبان.  
 سرخ يك رگ و يك ریشه.  
 سبز یکسان و یکپارچه.  
 زرد قسم می خوریم.  
 همه قسم می خوریم!

بیره !  
 سیاه می گم شایدم آدم خوبی باشه آقا.  
 سبز از محالاته جانم. اون از همان اول ماهیت خودش  
 روشن داد.  
 سیاه ای آقا، مگه نگفت شوخی کرده؟  
 سرخ تو چرا باور کردی؟ عطر آنست که خود بیوید، نه آن  
 که عطار بگوید.  
 سبز بله آقا. کردار معرف شخص است نه گفتار!  
 زرد باید بهش تذکر بدیم.  
 سرخ اخطار کنیم.  
 سبز باهش مذاکره کنیم.  
 سرخ باهش معامله کنیم.  
 زرد هیچ کاری نباید بکنیم.  
 سیاه این که خیلی سخته.  
 زرد کاری که باید بکنیم اینه که بهش اعتنا نکنیم. طوری  
 که یعنی اونو نمی بینیم.  
 سرخ نفهمیدم. یعنی چی؟  
 زرد ما با خونسردی کار وزندگیمونرو دنبال می کنیم.  
 جوری که یعنی اون اصلا وجود نداره.  
 سرخ فایدهش چیه؟  
 زرد این که بفهمیم چکار می خواد بکنه.  
 سرخ مخالفم. ما نباید دست روی دست بگذاریم. باید  
 کاری کرد!  
 سبز موافقم. باید يك كار شجاعانه وفوری کرد. ما در

زرد که همیشه.  
 سرخ در همه جا.  
 سبز در همه صورت.  
 سیاه در همه سیرت.  
 زرد باهم باشیم.  
 سیاه و بی هم نباشیم.  
 زرد دست به دست.  
 سبز پای به پای.  
 سرخ دوش به دوش.  
 سیاه گوش به گوش.  
 زرد بابرادری.  
 سرخ تکرار می کنم.  
 زرد بابرادری.  
 سیاه یکدفعه گفتی.  
 زرد بابرادری.  
 سبز یادداشت کنید، یادداشت کنید.  
 زرد خورشید شاهد است.  
 سرخ بابرابری، بابرابری، بابرابری.  
 سبز جلسه کنیم!  
 زرد آره. جلسه کنیم!  
 [هر چهار بدزمین می نشینند].  
 سبز جلسه رسمی است.  
 سیاه ابهت رو دیدید آقا؟ با اون یال و کوپال؟  
 سبز مفرداتش بد نیست آقا، اما مرده شور ترکیبش رو

مقابل يك خطر مشترك هستيم.  
 سرخ اگه ما حمله نكنيم اون مي كنه. راهي پيدا مي كنه كه  
 همهي مارو از بين بيره.  
 زرد نه، اون به ما احتياج داره، چون اگه همهي مارو از  
 بين بيره خودش درمقابل هر خطري كه پيش بياد  
 تنهاست.  
 سياه تازه اگه ما نباشيم به كي آقايي بفروشه؟  
 زرد درسته. اينم به حرف حسابي زد!  
 سياه اما پس مرگش چيه؟ چي مي خواد؟  
 سرخ توهنوز نمي دوني؟  
 سبز مي خواد ما مطيعش باشيم.  
 سرخ بهش تعظيم كنيم - هه، بهش ماليات بديم.  
 زرد مي خواد همهي افكار و اندیشه هامونو در اختيارش  
 بذاريم.  
 سياه لابد بعد هم مي خواد پشت سرش نماز بخونيم.  
 زرد يعني بپرستيمش. آفرين، خوب پيدا كردي. بله اينها  
 رو مي خواد. وما نبايد تحمل كنيم.  
 سياه فاتحهش خونده س!  
 زرد بايد فكر كنيم كه چطور مي شه چيزهائي رو كه بهش  
 داديم يكي يكي پس بگيريم؛ شلاق، تفنگ، فشنگ -  
 سرخ وحتى زندگي!  
 سبز البته اگر لازم شد.  
 زرد ما با هم قرارهائي مي گذاريم و فكر هامونو به هم  
 مي گيم. تا بالاخره راه درستي پيدا كنيم.

سرخ اما بايد عجله كرد.  
 سبز كاملا موافقم جانم. هر چه زودتر بهتر.  
 زرد فعلا هر كدوم از طرفي ميريم و نشون ميديم كه هيچ  
 اتفاقي نيافته.  
 [دور مي شوند].  
 سياه هيس!  
 سبز كاملا ساكت!  
 زرد هيچ اتفاقي نيافته.  
 [آن سه خارج مي شوند. سرخ مي ماند].  
 سرخ [خوشحال] برعكس! برعكس تماشاگران محترم، يك  
 اتفاق بزرگ افتاده؛ و اون اينكه ما با هميم - هر جا كه  
 باشيم و داريم فكر مي كنيم.  
 [ناگهان مترسك نعره كشان به صحنه مي پرد، سرخ قلب  
 خود را گرفته، نزديك است پس بيفتد].  
 مترسك خب؟  
 سرخ [بروحشت خود غلبه مي كند] سلام عرض مي كنم  
 قربان. وجود سركار سلامتة؟ ملالي، ناراحتي،  
 چيزي كه نداريد بحمدالله. بنده داشتم از اين طرفها  
 رد مي شدم. به لطف شما -  
 مترسك خب؟  
 سرخ به رحمت شماراها خيلي خوب شده. همه درختكاري،  
 صاف - [عرقش را پاك مي كند] عجب آفتابي. واقعاً  
 كه آفتاب تحت توجهات شما چه نور خيره كننده اي  
 پيدا کرده. چه حرارتي، چه حرارت مطبوعی. امكانش



هست که خشکسالی مختصری پیش بیاد، ولی از آن ترسی نباید داشت چون باعث رشد و ترقی سریع قیمتها می‌شود. یعنی به لطف و تدبیر آن جناب حد اعلای يك ترقی سرسام آور نصیب همگی ما بندگان -

متروك توی جلسه‌ی شما يك جاسوس بود.

سوخ [جا خورد] یعنی، منظور سرکار اینه که -

متروك خبرچین!

سوخ [ناگهان به زانو می‌افتد] قربان! من يك تاجر ناچیز بیشتر نیستم. خرید و فروشی می‌کنم، خیلی ناقابل. دخل و خرجی، خیلی مختصر. نون بخور و نمیری، اونهم به لطف شما. یکی می‌خورم دو تا تصدق میدهم [به زور می‌خندد] راستی اخیراً جنس‌های عالی وارد کرده‌ایم، همه زینده‌ی وجود سرکار. نه قربان، باج نیست [آهسته] پیشکشی است. بنده قلباً -

متروك من - [سوخ می‌ماند] چشمهای تیزی دارم.

سوخ که خیلی هم زیباست.

متروك تو از من فرار می‌کردی.

سوخ بنده؟ - قربان بنده خیال می‌کردم که خودتون میل دارید وجود کثیفم رو از مقابل چشمان پرابهتتان دور کنم.

متروك راستی؟

سوخ و گرنه این برخلاف مین قلبی چاکر بود. می‌دونید که من تاجر ناچیزی بیشتر نیستم.

متروك اجازه میدم که همون تاجر ناچیز باقی بمونی.

سوخ خدایا چه لطفی! - قربان اجازه بدین دستتون رو ببوسم!

متروك متروك [عصبانی] خوشم نمیاد کسی دستم رو ببوسه.

سوخ [مسحور] چه فروتنی بزرگی.

متروك [خشک] اما، بوسیدن کفشم آزاده!

سوخ [جا می‌خورد] بله؟ هان، بله، کفش! [با کراحت] چه افتخاری.

[پای او را می‌بوسد و بر می‌خیزد].

سوخ قربان، این جریانات که پیش خودمون می‌مونه؟

متروك لازمه؟

سوخ راستش من می‌خوام با مردم زندگی کنم.

متروك و آنهم البته محترمانه.

سوخ برای از بین بردن هر سوء ظنی -

متروك بله، بله، خوب فکریه. چرا شروع نمی‌کنی؟

[سوخ ناگهان گریبان خود را چاک می‌کند. متروك با شلاق به زمین می‌کوبد].

سوخ وای، امان، فغان.

متروك بیفت، بیچ، بنال!

سوخ وای، وای.

متروك های - های - [می‌ماند] توجه کسی جلب نشد؟

سوخ مثل اینکه چرا. یکی داره میاد.

متروك هوی - هوی -

[خارج می‌شود. سوخ گریه می‌کند و پیچ و تاب می‌خورد، سبز از طرف دیگر سراسیمه وارد می‌شود].

سبز چه شده جانم - [می ماند] حق می کنید؟  
 سرخ سرم!  
 سبز درد میکنه؟  
 سرخ تنم. به زخمهای تنم دست نزن.  
 سبز زخم؟  
 سرخ مارولو دادن. بین مایه جاسوس بوده.  
 سبز راستی؟  
 سرخ اون همرو فهمیده، وای - یه نفر بهش گفته. آخ!  
 سبز پس اون شمارو شکنجه کرد! [عصبی] یکی باید جلوش رو بگیره، یکی باید توی دهنش بزنه.  
 سرخ دلم. پشتم. کمرم.  
 سبز آرام باشید. من این رسالت رو قبول می کنم. اجدادم به من آموختند که جهاد و شهادت رو انتخاب کنم، تسلیم در کار نیست.  
 سرخ اون طرف چه خبره؟  
 سبز صدائی شنیدید؟  
 سرخ وای، خودشه -  
 سبز صبر کنید جانم.  
 سرخ خدا حافظ.  
 [بیرون می دود. مترسک گریه کنان وارد می شود].  
 مترسک کجاست؟ کجا رفت؟  
 سبز شما گریه می کنید؟  
 مترسک دلم براش میسوزه، دلم واقعاً براش میسوزه.  
 سبز شما شکنجهش دادید. این شلاق هنوز بوی خون میده.

مترسک خدایا دست منو کی قطع می کنی؟  
 سبز يك فاجعه. عملی غیر انسانی.  
 مترسک مجبورم کرد! [ناگهان خود را عقب می کشد] چه خونیی، چه دریائی.  
 سبز از چی حرف می زنید؟  
 مترسک اون منو تحقیر می کرد. بامن در افتاده بود، مجبورم کرد.  
 سبز [عصبی] اونوقت اون کارهای وحشیانه از شما سرزد؟  
 مترسک وحشیانه. بله، حیوانی. چه ضربه هائی - کمکم کنید.  
 سبز من؟  
 مترسک بله، دیگه نمی خوام کسی روشکنجه بدم. من سختگیرم.  
 یکی دیگه باید این کارو بکنه، کسی دلرحم تر.  
 سبز باعث خوشحالی است.  
 مترسک کسی مثل شما.  
 سبز مهمل!  
 مترسک برای نجاب دوستانتون هم شده قبول کنید.  
 سبز اراجیف!  
 مترسک مگه وظیفه ی شما نجات مردم نیست؟  
 سبز بله، از دست شما، نه با کمک به شما.  
 مترسک [گریان] دیگه نمی خوام اون صحنه تکرار بشه.  
 کمکم کنید، بگین با نفر بعدی چکار باید بکنم؟  
 سبز [جا خورده] نفر بعدی؟  
 مترسک آره. اون یه اسمی گفت.  
 سبز [وحشت زده] اسم؟  
 مترسک بله. زیر شکنجه. چی بود؟ [فکر می کند] یادم نیست،

ولی گفت که مثل خطر بهم نزدیکه. خیلی نزدیکه. در دو قدمی. دو قدمی، یعنی تقریباً همونجائی که تو الان وایسادی.

سبز [خود را کنار می کشد] من؟ - حتماً اشتباهی شده.

متوسک اشتباه؟

سبز سوءتفاهم! غرض ورزشی دشمنان! علمی من همیشه منتظرند. [خندان] اگر جاسوسی در آن مجلس بوده لابد شاهد بوده که من حرفی نزدم. [پرشان] کاش یادم می آمد چه ها گفتم - می دونید که بنده اصلاً فرصت اینجور کارها روندارم.

متوسک پس فرصت چه جور کارهائی رو دارید؟

سبز تجسسات در متون و اخبار قدیمه، به خصوص در موضوع ماوراء الطبیعه.

متوسک شنیده ام که مردان دانشمند به انزوا و سکوت مطلق احتیاج دارند.

سبز زیاد لازم نیست قربان.

متوسک اتفاقاً خیلی هم لازمه - [باتاکید] مخصوصاً الان. بهت اجازه میدم که از هر دوی اینها استفاده کنی.

سبز انزوا -

متوسک و سکوت مطلق. بهتر نیست؟

سبز [می خندد] حق باشماست. کاملاً. اصلاً این حرفها به من چه؟ من بی طرفم. کاملاً بی طرف. و با تمام بی-طرفی ام در اختیار شما هستم.

متوسک یعنی امتحان کنم؟

سبز اطمینان کنید. من حتی موضوع بی طرفی رو در اولین جلسه به اطلاع دوستانم می رسونم.

متوسک پس شما جلساتی هم دارین؟ خیلی متشکرم که این خبر رو دادی.

سبز [جاخورده] ولی قربان منظور من این نبود که خبری داده باشم.

متوسک منظورت این نبود؟ - ولی من میگم بودا - تو به من خبر مهمی دادی.

سبز [سست و پریشان] این کار خیانت بود.

متوسک تترس، من رازت رو فاش نمی کنم [خندان] قسم می خورم! سبز [گیج و گول] خدا منو ببخشه!

[تلوخوران از چپ خارج می شود، ولی هنوز نرفته برمی گردد و به راست می رود.]

سبز خدایا، خداوندا -

متوسک چی شده؟

سبز آمدند. من دیگه جرئت نمی کنم به چشم رفقا نگاه کنم. [متوسک خود را کنار می کشد. از چپ سیاه و زرد به عجله وارد می شوند.]

زرد ما او مدیم - [سبز دور می شود] کجا؟

[سبز با پریشانی از راست خارج می شود.]

زرد گوش کن [می رود دنبالش] من فکری کردم - [به سیاه] چرا رفت؟

سیاه لابد از فکرت خوشش نیومده.

زرد من که هنوز نگفتم.

سیاه پس وای به وقتی که می گفتمی.  
 زرد یعنی مارو ندید؟ ولی من داد زدم.  
 سیاه باید هوار می زدی.  
 زرد مزخرف نگوو. بریم دنبالش.  
 سیاه وقتشه اون یکی بیاد؛ توبمون، من میآرمش.  
 [از راست خارج می شود. مترسک آهسته پیش می آید.]  
 مترسک خسته نباشی!  
 زرد [برمی گردد و یکه می خورد] نیستم.  
 مترسک شنیدم نقشه هائی داری.  
 زرد کم و بیش.  
 مترسک فکرهای مزاحم، علیه من.  
 زرد هر کاری از دستم بریاد.  
 مترسک پس حقیقت داره.  
 زرد از شما چه پنهان!  
 مترسک خب، انتظار داری من چکار کنم؟  
 زرد هرچی از دستت برمیاد.  
 مترسک تو می خواهی قهرمان بشی. ها؟ اما من نمی خوام شهید  
 درست کنم. بوش میاد که الان اینجا جلسه داریم.  
 زرد به همین دلیل جای تو نیست.  
 مترسک درسته، درسته؛ پس تو با من مخالفی.  
 زرد بله!  
 مترسک و اونهم سرسختانه.  
 زرد همینطوره.  
 مترسک خیلی خوشحالم.

زرد [جا می خورد] خوشحال؟  
 مترسک بهت اجازه میدم که بامن مخالفت کنی، این کار  
 غرور منو راضی می کنه.  
 زرد چی به هم می بافی؟  
 مترسک هیچ فکرشو کردی؟ تو با مخالفت منو ترسناکتر از  
 اونچه هستم نشون میدی. این خودت خیلی خوبه،  
 چون دیگه کسی جرئت نمی کنه بامن دریافته.  
 زرد تو می خواهی با این حرفها مبارزه رو برای خودم هم  
 پوچ و بی ارزش کنی. می خواهی منو مجبور به عقبه  
 نشینی کنی. ولی من حاضر نیستم نقشی رو که تو  
 می خواهی بازی کنم. آره، من به مخالفتم ادامه میدم.  
 مترسک همون مخالفتی که منو راضی می کنه. این یعنی دور  
 باطل. تو که خوب می دونی.  
 زرد [پشت می کند] پیشرف!  
 [از اطراف سیاه و سرخ و سبز آهسته به داخل صحنه سرک می-  
 کشند. مترسک آنها را می بیند.]  
 مترسک چقدر می گیری که علناً مخالفت کنی؟  
 زرد مسخره بازی درنیار.  
 مترسک باشه، اون شرط هم قبول؛ من خودم ازت حمایت  
 می کنم.  
 زرد ببند دهن کثیف رو!  
 مترسک ها، خوبه- خوبه، همینطور فحش های بدتری پیدا کن،  
 صفات کثیف تری. اینطوری هم اونها به تو اعتماد  
 می کنن وهم من دائماً مخوف تر می شم.



**زرد** بامن مثل دوست حرف نزن!  
**مترسك** ناراحت نشو. اینجا کس دیگه ای که نیست؛ فقط خود ما هستیم.  
**زرد** [به او حمله می کند] منو با خودت قاطی نکن!  
**مترسك** [ناگهان از دیدن دیگران خشکش می زند. مترسك خود را عقب کشیده است].  
**مترسك** چی شد؟ مگه غیر از ما کسی اینجا است؟ [نشان می دهد که تازه دیگران را دیده] وای - پس شما اینجا این؟  
**زرد** [به زرد] حق باتو بود، باید بیشتر احتیاط می کردیم. [سرخ و سبز آهسته پیش می آیند].  
**زرد** تو می خواستی منو جلوی اونها کیف کنی؛ اما نگرفت؛ اونها منو خوب می شناسن.  
**سرخ** آره، کم کم داریم می شناسیم.  
**زرد** [به دیگران] اون می خواست اعتماد شمارو سست کنه.  
**مترسك** بگو. من شایسته ای این نمک شناسی هستم. من که بهت حق انتقاد دادم.  
**زرد** تو؟  
**مترسك** [به او حمله می کند. ولی سرخ و سبز نگاهش می دارند. سیاه همچنان مبهوت است].  
**سرخ** بس کن دیگه!  
**زرد** رفقای من گول نمی خورن!  
**سبز** احساساتی نشوید جانم.  
**مترسك** بگذارین فحش بده. بگذارین منو بزنه. حق داره، بی احتیاطی از من بود.

**زرد** [حمله ور] خفه شو!  
**سبز** [نگاهش داشته] معتدل تر باشید جانم - ادب را رعایت کنید.  
**زرد** پس فطرت!  
**سرخ** دست بردار دیگه. اینقدر بازی در نیار.  
**زرد** [زرد مبهوت می ماند. به طرف آنها برمی گردد].  
**سرخ** ما خودمون اینجا بودیم؛ من با چشم خودم دیدم.  
**زرد** چی رو دیدی؟  
**سرخ** حیف از اون شکنجه ای که من تحمل کردم. تف!  
**زرد** [نگاهش می دارد] صبر کن - [به سبز] تو بهش بگو. از ما کاری ساخته نیست.  
**سبز** [راه می افتد].  
**زرد** به حرف منم گوش بدین - [به مترسك] اینطور نمی مونه، اینطور نمی مونه. [به بیرون] به حرف منم گوش بدین.  
**سیاه** [دنبالشان خارج می شود. مترسك با تمام قوا می خندد. سیاه آهسته و بهت زده پیش می آید. به بیرون و به مترسك نگاه می کند. دنبال دلیل خنده می گردد. چیزی نمی فهمد].  
**سیاه** بگو مام بخندیم.  
**مترسك** [از خنده می ماند] تو هم اینجا این؟  
**سیاه** داشتم می دیدم. راستی عجب کلکی زدی!  
**مترسك** کلک؟  
**سیاه** رودست نداشت!  
**مترسك** های، پا از گلیمت دراز تر نکن.  
**سیاه** جون شما ما اصلا گلیم نداریم.  
**مترسك** ساکت!

سیاه یعنی داشتیم فروختیم.  
 مترسك [دوستانه] مثل اینکه تو خیلی بامزه‌ئی.  
 سیاه عوضش تو خیلی بی مزه‌ئی.  
 مترسك کارت چیه؟  
 سیاه ما هم بیل می‌سازیم هم بیل می‌زنیم.  
 مترسك دلت می‌خواد از این به بعد برای من بیل بسازی و بیل بزنی؟  
 سیاه دلم غلط می‌کنه بخواد.  
 مترسك بگذار بگم که تو تنهائی.  
 سیاه خب، تو هم تنهائی.  
 مترسك من بزرگم و تو کوچك!  
 سیاه تو چاقی و من لاغر.  
 مترسك روحم غصه می‌خوره و جسمم کیف می‌کنه.  
 سیاه ممکنه روح از غصه دق کنه، اما جسمت از خوشی بترکه!  
 مترسك هه، تو دوستهای خوبی داری؛ دوستهای خوب!  
 [می‌خندد] چه دنیای بد و کثیفی - چرا باید وفاداری آدمو به سگ تشبیه کنن؟  
 سیاه سگ؟  
 مترسك آره. اون می‌گفت تو وفاداری مثل سگ. خیلی خوب کار می‌کنی، عین - نه این دیگه خیلی بده، نمیگم.  
 سیاه کی همچین حرفی زده؟  
 مترسك یکی از رفقات. نه اصرار نکن اسمش رو نمی‌برم.

سیاه کدوم یکی؟  
 مترسك ممکنه باهاش دشمن بشی.  
 سیاه تو نمیگی که به هر سه شون بد گمون بشم. ذکی.  
 مترسك من ازت دفاع کردم. اونها می‌گفتن تو از فکر و شعور عقبی، می‌گفتن هرو از بر نمیدونی. می‌گفتن معمولا بانفهمی به نقشه‌هاشون لطمه میزنی.  
 سیاه راستی؟  
 مترسك البته جلوی خودت که نمیگن، اما -  
 سیاه [ناراحت] چی؟  
 مترسك می‌گفتن تو قابل ترقی نیستی!  
 سیاه [سست شده] پس بالاخره اینو گفتن؟ - [پرشان] پس من اینجوریم؟  
 مترسك مثل اینکه ناراحت شدی. اگر اینطوره اصلا نشنیده بگیر. خیال کن من هیچی نگفتم. خب؟ هیچکس هیچی نگفته.  
 سیاه چرا خودمو گول بزنی. اونها حق دارن؛ من هیچی نمی‌دونم - [با حرارت] اما می‌خوام شروع کنم، می‌خوام شروع کنم.  
 مترسك آفرین! - من کمکت می‌کنم.  
 سیاه [داد می‌زند] می‌خوام شروع کنم!  
 مترسك [شعار می‌دهد] تو هم انسانی - ما برادریم. تو هم حقوقی داری. من حقوق از دست رفته‌ی تورو بهت پس می‌دم.  
 سیاه یعنی چکار می‌کنی؟

مترسك بهت حق میدم اون پیرهنی که تنت هست مال خودت باشه.

سیاه ذکی، این که مال خودم هست.

مترسك بهت آزادی میدم. تومی دونی آزادی چیه؟ نه، نمیدونی. از این به بعد تو آزادی.

سیاه که چی؟

مترسك آزادی که از وضعت راضی باشی. آزادی که بیشتر کار کنی و در حق نجات دهنده‌ی خودت دعا کنی.

سیاه آره، دعا - خوب گفتی [زانو می‌زند و دستها را بالا می‌برد] خدایا لطفی کن و به این موجود وحشتناک یسه جو عقل بده.

مترسك آمین.

سیاه یه جو شرف.

مترسك آمین.

سیاه یه جو غیرت.

مترسك چی گفتی؟

سیاه [بلند می‌شود] نمیخوای نخواه!

مترسك دست بده!

سیاه کثیف می‌شه.

مترسك [جا خورده] دست منو رد میکنی؟

سیاه من قبول نکرده بودم.

مترسك [عصبی] تو خیلی باهوشی. بدذات. تو خیلی خطرناکی.

[شلاق به دست حمله می‌کند، سیاه خود را پس می‌کشد.]

مترسك گفتی بیل می‌سازی؟

سیاه آره، خوبشم می‌سازم.

مترسك این خودش یه جور خطر، باید مواظبت باشم.

سیاه [کمک می‌طلبد] آهای! آهای!

مترسك [سرراش را می‌گیرد] تو تنهایی! - باید یسه صندوق بسازی.

سیاه [وحشت‌زده] می‌خوای منو از اونها جدا کنی؟

مترسك الان دیگه همتون از هم جدائین. بایدم جدا بمونین. یالله - باید برای خودت صندوق بسازی.

سیاه کمک!

مترسك [حمله می‌کند] یالله!

سیاه [فرار می‌کند] به داد برسین. کمک!

[در حال فرار و تعقیب از چپ خارج می‌شوند. از راست زرد سراسیمه، سرخ و سبز با خون‌سردی وارد می‌شوند.]

زرد صدای اون بود، صدای اون بود.

سرخ بود که بود. منظور؟

زرد کمک می‌خواست.

سرخ خب چرا کمکش نمی‌کنی؟

زرد تنهایی؟

سرخ هرچی باشه همکارته.

زرد حرف دهنتو بفهم.

سرخ اگه تو جاسوس نباشی پس او نه. اینهام حقه‌س.

زرد من که ده مرتبه گفتم؛ هیچ جاسوسی دربین نیست!

سرخ هر جاسوسی همینو می‌گه.

زرد اون اینو گفته که مارو به هم بندازه.

سبز به قول عقلا بنده قانع نشدم.  
 زرد اونم همینو می‌خواد. چرا نمی‌فهمین؛ اون داره مارو ازهم جدا می‌کنه!  
 [از چپ سیاه که يك تکه الوار به دست دارد، بالباس پاره در حال فرار وارد می‌شود. پشت سرش مترسك با شلاق.]  
 سپاه كلك كنين. كلك.  
 مترسك يالله. يالله.  
 [از راست خارج می‌شوند.]  
 زرد [بی‌قرار] خب چی می‌گی؟  
 سرخ می‌خوای ازم حرف بکشی؟  
 سبز کار از دست ما بیرون رفته.  
 زرد هنوز نه. اما اگر وایسیم و تماشا کنیم واقعاً کار از دستمون درمیره!  
 سبز شما راهنمایی کنید!  
 سرخ [به سبز] مواظب باشین؛ مخالف مصلحتی! به یارو بد میگه که شما هم یکی موافقش بگین بره تحویل بده -  
 [به زرد] خیلی زرنگی.  
 زرد [گریبان سرخ را می‌گیرد] توداری خنجر میزنی.  
 سرخ تو.  
 زرد تو.  
 سرخ تو.  
 سبز آفایان، به هم نپرید!  
 زرد [سرخ را رها می‌کند] اما آخه اون چی؟  
 سرخ هرچی می‌خواد بشه. من چه می‌دونم کدوم طرفیه؟

زرد شما بهش بگین.  
 سبز من به خدا پناه می‌برم.  
 [از راست سیاه با تن زخم خورده و لباس پاره بایک بدنه‌ی صندوق به دست، در حال فرار وارد می‌شود. پشت سرش مترسك با شلاق.]  
 مترسك تندتر. تندتر. يالله.  
 [از چپ خارج می‌شوند.]  
 سرخ اینها بازیه. اینها حقه‌س. اینها نمایشه. همه‌ی سرقفلی‌هامو میدم اگر اونها باهم نباشن.  
 زرد مثل اینکه خیلی مطمئنی - ثابت کن.  
 سرخ ثابت کردن نداره، آدم باید شعور داشته باشه.  
 زرد من اصلا شك دارم که تو شکنجه دیده باشی. ببینم؛ کوچای شلاق؟ کوچای زخم؟  
 سرخ [جا خورده] نگاه کن؛ از من سند می‌خواد - من احتیاج ندارم زخمهای تنمو به رخ بکشم.  
 زرد کو؟  
 سرخ اصلا من که نگفتم قهر مانم، تو گفتی.  
 سبز دروغگو! جاعل!  
 سرخ چی می‌گین؟ من دیگه نیستم. چی می‌گین؟  
 زرد نفع نیست - [به سبز] شما یه کاری بکنید.  
 سبز من به خدا پناه می‌برم.  
 زرد چند دفعه؟ هیچ نمی‌گین که خدا از دست شما کجا پناه بیره؟  
 سبز من دخالت نمی‌کنم. اصلا این جنگ و جدل به ما چه



مربوط؟

زرد خیلی هم مربوطه. بعدش نوبت ماست.

سبز هر چه هست مشیت الهی است. دست او بالای همه‌ی دستهاست.

سرخ [مسخره آمیز] آقا قبول نداره.

سبز اگر او نمی‌خواست کار به اینجا نمی‌کشید. پیشامد را قبول کنید جانم. خب اینطور پیش آمده.

زرد بس کنید این حرفهای زنگ زده رو.

سبز شما به من توهین کردید!

زرد اگر به چیزی که زنگ زده‌س بگی زنگ زده، توهین نیست عین حقیقه!

سبز من دیگه باشماها حرف نمی‌زنم آقا. اصلا بی‌جهت به آقایان اعتماد کردم.

زرد حالا فهمیدم، شماها مأمور هستین. یکی از شماها مأموره - [داد می‌زند] کدوم یکی؟

سوخ خودتوئی.

زرد تو!

سبز تو!

سوخ تو!

زرد هوچی.

سرخ بندو بست چی.

زرد جاسوس.

سبز سالوس.

زرد مفتخور.

سبز توئی.

زرد تو!

سرخ تو!

سبز نگاه کنید!

[از چپ صحنه سیاه که زیر صندوقی خم شده آهسته و تحلیل رفته وارد می‌شود، با چند قدم فاصله مترسک که می‌خندد و شلاقش را در هوا تکان می‌دهد.]

مترسک های! های!

[آن سه مبهوت مانده‌اند. صحنه تاریک می‌شود.]

مجلس دو

[شب. چهار صندوق در چهار گوشه‌ی صحنه.]

فریادی از بیرون هوی، هوی، هوی -

[موسیقی شاد؛ مترسک با قدمهای سنگین و حرکات غلو آمیزش که حالتی از رقص دارد وارد می‌شود. نگاهی به هر طرف، به پائین و بالا، می‌خندد.]

مترسک خبری نیست!

[دوربین می‌اندازد، شیبور می‌زند، گوش می‌دهد، باز می‌خندد.]

مترسک هیچ خبری نیست!

[ناگهان صاف می‌ایستد. لحن عوض می‌کند؛ دوستانه.]

مترسک تماشاگران محترم، لازمه نکته‌ای رو تذکر بدم؛ اوضاع

عوض شده. ما بالاخره باهم کنار اومدیم. یعنی چاره‌ای هم نبود؛ یکی باید دیگری را دلالت می‌کرد، و کرد. موقعیتی کم‌نظیر، ایامی درخشان. حالا دیگه از آرامش و سکونی برخورداریم که تا دنیا دنیا بوده سابقه نداشته - قبول ندارین؟ - حق باشماست. بگذارید امتحان کنیم. [باشدت] صندوق دو!

[در یکی از صندوقها باز می‌شود و زرد سرپا می‌ایستد.]

مترسک [دوستانه] صندوق دو، اوضاع چطوریه؟

زرد خیلی خوب. در صندوق من همه گونه وسایل امن و

آسایش فراهم شده. ما مجهز به حرارت سنج برقی و  
سرماسنج خودکار، بلیط بخت آزمائی و مطبوعات  
آزاد هستیم.

مترسک و همه‌ی اینها -

زرد بله، و همه‌ی اینها البته از این حکایت می‌کند که ما  
مجهز به حرارت سنج برقی و سرماسنج خودکار، و  
انواع پرده‌ها برای جلوگیری از نور آفتاب هستیم.  
یخچال‌های ماسردتر از محیط اطراف نیست. ماصاحب  
یخ قالبی، کره‌ی قالبی، افکار قالبی، و همه‌ی چیزهای  
قالبی هستیم، و این نشون میده که غمی روی زمین  
باقی نمونه، غیر از غمهای قالبی.

مترسک پیامی ندارید؟

زرد پیام من اینست که همیشه باید پیامی داشت.

مترسک متشکرم!

[زرد فرو می‌رود و در صندوق بسته می‌شود.]

مترسک زبان تلخی داره. اما چکارش میشه کرد؟ دلخوشیش  
همینه. [داد می‌زند] صندوق چهار!

[از صندوق دیگر سیاه بالا می‌آید.]

مترسک [مهربان] توی صندوق چه خبره؟

سیاه بهترین خبرها.

مترسک برای ما هم بگو تا مثل تو خوشحال و امیدوار و با  
نشاط بشیم.

سیاه بله، ما الان و ضمون فرق کرده، ما دیگه همونهای  
نیستیم که بودیم، ما اینهایی هستیم که هستیم، یعنی که

نه خیال کنین؛ ما الان شرکت داریم، بیطار داریم، هر جا  
میریم چند نفر مارو میان.

مترسک شمارو میان؟

سیاه که مبادا بهمون بد بگذره [می‌خندد] - بله دیگه علفها  
خیلی تندتر از اونوقتها رشد می‌کنن، به لطف الطاف  
شما در آدمون سه برابر شده -

مترسک باعث افتخار! قبلا چقدر درآمد داشتی؟

سیاه هیچی قربان.

مترسک [خوشحال] می‌بینید؟ - قبلا هیچی نمی‌گرفته، و حالا  
درست سه برابرش می‌گیره. خب دیگه بگو [باسوعظن]  
چه احساسی می‌کنی؟

سیاه بنده خیلی خوشوقتم که به من وامثال من، فرصت داده  
شده که از انواع فرصتها، در هر فرصتی که پیش بیاد،  
احساس خوشحالی کنیم!

مترسک با لبخند به جنگ بدبختی برو!

سیاه که البته این هم باعث خوشوقتی است. و اصلا عجیب  
است که همه چیز باعث خوشوقتی است.

مترسک پس راضی هستی!

سیاه شکر گزار.

مترسک آفرین، آفرین!

سیاه قربان شما، قربان شما!

[فرو می‌رود.]

مترسک صندوق سه!

[سبز بیرون می‌آید.]



مترسك حال شما چطور؟  
 سبز آه آه، مرهون عواطفم - آه، نورچشمم روزدا  
 مترسك چند وقته كه بيرون نيومديد؟  
 سبز درون كجاست و بيرون كجا؟ مي دانيد، ما دانشمندان  
 به سكوت و انزوا علاقه داريم.  
 مترسك بله، شما متولي خوبي هستيد.  
 سبز از طرفي مگه مشاغل متعدد اجازه ي عرض ارادت ميده؟  
 خير. بنده الان در تمام زمينه هاي علمي، قضائي،  
 اخلاقي، اجتماعي، اقتصادي، طبي، ديني و بسياري  
 علوم كشف نشده صاحب كرسي هستم. تاليفات  
 متعدد، پروان بي شمار، ديگه فرصتي نمي مونه.  
 مترسك آخرين كار شما؟  
 سبز تاريخ باد مي نويسم.  
 [فرو مي رود].  
 مترسك خيلي خوشحالم. همه راضي هستند. راستي يكي  
 موند.  
 [از صندوق آخر سرخ خود به خود بالا مي آيد].  
 سبز [طوطي وار] وضع بازار بسيار خوب است. همه  
 چيز رو به ترقي است. پيشرفت مي بارد. سفته و چك  
 اعتبار خاصي پيدا کرده اند، اعتبارشان حتى از اعتبار  
 خود آدم بيشتر است. اقساط و وامهاي طويل المدت  
 اين عصر طلائي را بيش از پيش درخشان کرده اند.  
 بازارقالي عين بازار مويز است. ما خوشحاليم، چون  
 مدل ماشينها هر سال عوض ميشود. يعني درست وقتي

که آدم از قبلي سیر شده -  
 مترسك شكايتي نداريد؟  
 سرخ نه قربان.  
 مترسك نداريد؟ - اينكه نمي شه.  
 سرخ اختيار داريد قربان.  
 مترسك ولي بالاخره لازمه يك نفر يك شكايتي داشته باشه.  
 سرخ ندارم قربان.  
 مترسك [عصباني] به شما امر ميكنم يك شكايتي بكنيد.  
 سرخ [ترسيده -] چشم قربان. الان قربان، بگذارين فكر كنم  
 قربان، ها - اسفالت خيابانها -  
 مترسك [مهربان] حرفشمن نزنيد. اون سرنوشت مقداري الهی  
 است كاريش نمي شه كرد.  
 سرخ [خوشحال] همينطوره قربان، درسته قربان. عجب كور -  
 باطنم من كه يادم رفته بود.  
 [خنده كنان فرو مي رود].  
 مترسك بنا بر اين همه چيز سرجاي خودشه. هيچ جور لنگي  
 در كار نيست. به وجود آوردن اين آرامش و تفاهم  
 آسون نبود. اوائل حتى شدت عمل لازم داشت، بله  
 شدت عمل! البته فقط به خاطر سعادت آينده ي خودشون  
 ميدونيد كه دلالت ديگران بدون زحمت نيست -  
 بله، بالاخره موفق شديم. بهترين قاعده پيدا شد، و اون  
 همينه كه مي بينيد؛ اونها اونجا، ما اينجا. تعجبي نداره؛  
 اونها به صندوقهاشون عادت کرده بودند، و حالا حتى  
 ميشه گفت كه علاقمند شده اند. دليلش هم اين كه

سالهاست بیرون نیومده‌ن. شایدم‌دیگه یادشون رفته که  
میشه بیرون اومد. [لبخند می‌زند] - بنابراین حال‌دیگه  
من می‌تونم یه خواب راحت بکنم. [خمیازه می‌کشد]  
شیپور خواب مرا بزن!

[موسیقی شاد. مترسک با قدمهای سنگین و حرکات مبالغه-  
آمیزش که حالتی از رقص دارد، عقب عقب می‌رود، و در  
تاریکی ناپدید می‌شود. لحظه‌ای بعد در صندوق سیاه آهسته  
و آرام باز می‌شود، و او بانگرانی و امید به بیرون سرك  
می‌کشد. وقتی آنچه را که می‌جست نمی‌بیند، ناامید و  
بغض‌آلود فرو می‌رود. موسیقی ناگهان قطع می‌شود؛ از  
صندوق سیاه صدای گریه می‌آید.]

صدای زرد او-مدم!

[در صندوق زرد باز می‌شود و او سراسیمه سرپا می‌ایستد.]

زرد کی بود؟ کی منو صدا کرد؟

[سیاه با خوشحالی بالا می‌آید، اما به دیدن زرد مردد  
می‌ماند.]

زرد تو بودی که من باهات قرار داشتم؟

سیاه تو خودت باید بدونی.

زرد این گریه مال تو بود؟

سیاه [خوشحال] پس بالاخره شنیدی!

زرد عجیبه، گریه‌ت به گوشم آشناست. اما خودت رو  
نمی‌شناسم.

سیاه من منم دیگه.

زرد ما هیچ همدیگرو قبلا دیدیم؟

سیاه نمی‌دونم - [فکر می‌کند] یادم نیست.

زرد خب، چکارم داشتی؟

سیاه نمی‌دونی؟

زرد نه.

سیاه پس من عوضی گرفته‌م. تو اون نیستی.

زرد کی نیستم؟

سیاه اون خودش می‌دونه چکارش دارم.

زرد کی میدونه؟

سیاه اون‌ی که باید بیاد.

زرد مگه کسی میاد؟

سیاه آره، یکی میاد منو نجات میده.

زرد صبر کن-

[سیاه فرو می‌رود و در صندوق بسته می‌شود.]

زرد [داد می‌زند] آهای! آهای!

[از صندوقهای دیگر سرخ و سبز بالا می‌آیند.]

سرخ [به سبز] تو داد زدی؟

سبز با بنده بودید؟

سرخ یکی داد زد آهای!

سبز خب، کی بود؟

سرخ من دارم از تو می‌پرسم.

سبز خب بپرسید.

سرخ شما نبودین؟

سبز من جدی هستم آقا، خود من هم به صدای این فریاد

بیرون آمدم.

زرد [خوشحال به طرف آنها برمی‌گردد] راستی؟ به این فریاد؟

سبز بله جانم. همیشه حس می کردم که باید از این دخمه  
خارج بشم، اما می گفتم اگر بیرون آمدم لازم شد  
لابد يك کسی صدام می کنه.  
سرخ بالاخره کی صداتون کرد؟  
زرد مهم نیست، مهم اینه که شما بیرون اومدین.  
سرخ تو کی باشی؟  
زرد من-  
سرخ آقا کی باشن؟  
سبز بنده-  
زرد خودتو کی هستی؟  
سرخ مثل اینکه ما همدیگرو نمی شناسیم، پس بیخود  
اومدیم.  
زرد من بیخود نیومدم؛ من از صندوقم بیزارم.  
سبز چرا آقا، مگر آنجا چه خبر است؟  
زرد فقط خفقان!  
سرخ به آقا چه ربطی داره؟  
سبز باید بگم که-  
سرخ به من چه ربطی داره؟ - من الان به معاملی کلون  
دارم؛ بزرگترین معاملی زندگیم.  
سبز ولی شما که اینجائید.  
سرخ راه برگشت رو نبستن آقا. خدا حافظ. مراخنجر بر جگر  
بزن ولی از زیان مگو.  
[فرو می رود].  
زرد به چه عجله ای رفت.

سبز عجیب است آقا، مثل اینکه من قبلا هم این آدم رو  
دیده بودم.  
زرد [در فکر] ممکنه.  
سبز اما کجا؟  
زرد همه جا ممکنه؛ شاید سربه چهار راه.  
سبز [می خندد] بله، شاید به هم تنه زدیم.  
زرد [می خندد] شاید توی تظاهرات، سالها پیش.  
سبز [می خندد] ممکنه، ممکنه. [مکث] ولی از اونروز تا به  
حال ما کجا بودیم، چه می کردیم؟  
زرد توی همین فکرم. شاید خواب بودیم.  
سبز [باهیجان] تعبیر جالبی است؛ يك خواب اجباری!  
زرد [باهیجان] در تمام طول يك شب.  
سبز [باهیجان] درسته. متأسفانه درسته.  
زرد [می ماند] ولی، طول شب چقدر بود؟  
سبز [گنگ] نمی دونم. من خواب بودم.  
[مکث].  
سبز [می خندد] بیائید فکرش هم نکنیم.  
زرد موافقم، ولی جاش به چی فکر کنیم؟  
سبز اینجا کجاست؟  
زرد همون جای موعود.  
سبز گفتید کجا؟  
زرد همونجا که ما باهم قرار داشتیم.  
سبز نشنیدم. بلندتر. گوشم-  
زرد ببینید، يك کسی منو صدا کرد، من یکدفعه خیال

کردم با کسی قراری دارم - [می ماند و به سبز خیره می شود]  
شما چیزی یادتون نمیداد؟ راجع به يك قرار.  
سبز نه.

زرد پس چرا بیرون اومدین؟  
سبز چون دیگه تاب آن صندوق را نداشتم. حس کردم  
وقتشه که خودم را آزاد کنم. می دانید، در صندوق  
من يك موش کور همه چیز را جویده.  
زرد [خوشحال] پس دیگه بر نمی گردین؟  
سبز هرگز! اینجا فضا بیشتره.  
[سیاه سرک می کشد.]

سیاه شما هم نیستین. ها؟ شما نیستین؟  
سبز [به زرد] با من بود؟  
زرد از دوستان ماست.  
سبز [می خندد] خیلی خوشوقتم. آدم يکه می خورد که  
که ببیند دوستانی داشته و نمی دانسته - [آهسته به زرد]  
عامی به نظر میاد.

زرد اون منتظر دستی است که از غیب در بیاد.  
سبز [به سیاه] که شما منتظر کسی هستید - [دانشمندان] بله  
اشارات تاریخی به ظهور فراوان هست. همه ی مدارك  
و ادله واضح و روشن است.

سیاه [خوشحال] کی میاد؟ کی میاد؟  
سبز تنها چیزی که روشن نیست همین است.  
زرد [آهسته] نا امیدش نکنین.  
سبز خیلی دور نباید باشد، خیلی نزدیک، و شاید همین الان!

سیاه مسخره می کنین؟  
سبز من کاملاً جدی هستم!  
[سرخ بالا می آید.]  
سیاه [وحشت زده] درسته؛ اومد، اوناهاش.  
[همه به طرف سرخ برمی گردند.]  
سرخ من ورشکست شدم. این معامله داغونم کرد.  
[سیاه با ناامیدی فرومی رود. زرد و سبز با تحیر به هم نگاه  
می کنند. سرخ سعی می کند خود را به لاقیدی بزند؛ به زور  
می خندد.]

سرخ رفیق نمیخوا این؟  
سبز من که در آسمانها عقبش می کردم.  
سرخ خیلی بد شد.  
سبز [متعجب] چرا جانم؟  
سرخ من روی زمین هستم.  
[سبز می خندد و دست خود را پیش می برد. سرخ می خندد  
و با او دست می دهد. زرد خندان پیش می آید. سیاه سرک  
می کشد. سرخ و زرد دست می دهند.]

زرد [می خندد] ما دیگه نس می خوایم به اون صندوقها بر-  
گردیم.  
سبز هر دوی ما!  
سرخ منو بگو که خیال می کردم تنها هستم.  
سبز آدمی با جهل خود تنهاست.  
زرد خوب فکرها تو کردی؟  
سرخ چه فکری؟ - مگه شماها میخوان چکار کنین؟



زرد [به سیاه] بیا بیرون. بیا به ما کمک کن، تو هم حتماً  
 فکرهایی داری.  
 سیاه او هوی، باتوئن -  
 زرد [آهسته به دیگران] میترسه پرت بگه مسخرهش کنیم.  
 سبز خب رعایتش رو می کنیم.  
 زرد بیا - [شعاری دهد] ما همه برابریم.  
 سبز [می خندد] این که يك امر بدیهی است.  
 سرخ جدا؟  
 سیاه دندون عقلم درد می کنه، عوضش پای چپم می لنگه.  
 زرد باشه، اما تو که بیای ما قویتریم.  
 سرخ شاید می ترسه.  
 زرد از چی می ترسی؟  
 سیاه اون.  
 سرخ کی؟  
 [سیاه با ترس ولرز بیرون می آید. بانگ نگرانش اطراف  
 را جست و جو می کند.]  
 سیاه اگه مارو اینجا ببینه، دور هم، باهم.  
 سرخ کی رو می گه؟  
 سبز حق داره، یکی هست.  
 زرد آره، هست.  
 سرخ شماها چی میگین؟  
 زرد کی مارو مجبور کرد بریم توی اون صندوقها؟ کسی  
 نمی گذاشت در بیایم؟ کی نگذاشته بود تا حالا همدیگرو  
 بشناسیم؟

زرد نگفتم کاری می کنیم.  
 سرخ نه دیگه؛ لابد میخواین به کاری بکنین.  
 زرد من همچین حرفی نزدم.  
 سرخ آخه اگه ما نمی خوایم کاری بکنیم پس چرا بیرون  
 اومدیم؟  
 زرد راست می گه. این اتفاقی نیست. باید دلیلی داشته  
 باشه.  
 سبز چه لزومی داره جانم؟  
 زرد لازمه. من به چیزهایی حس می کنم.  
 سبز ما بیرون آمدیم چون دیگه طاقت صندوقهامون رو  
 نداشتیم. همین.  
 زرد این کافی نیست. بعدش.  
 سبز نمی فهمم.  
 زرد ما باید دلیل قانع کننده ای برای حضورمون در اینجا  
 پیدا کنیم.  
 سرخ خوب التفات کردین؟  
 زرد منطقیه که ما خواسته باشیم کاری بکنیم.  
 سرخ درسته.  
 سبز کم کم دارم به این موضوع علاقمند میشم.  
 زرد اصلاً همین کافی نیست؟  
 سرخ چی؟  
 زرد همین که فهمیدیم میشه کاری کرد.  
 سبز آفرین!  
 سرخ [با تردید سیاه را نشان می دهد] این کیه؟



[مکث.]

سرخ [ناگهان به طرفی می‌دود] مترسک!

زرد [به طرف دیگر می‌دود] مترسک!

سبز [خود را عقب می‌کشد] مترسک!

[سیاه می‌رقصد.]

زرد همه‌ی شعرها-

سرخ فریب خوردیم.

سبز همه‌ی افتخارات!

[سیاه می‌رقصد. آن‌های دیگر جا عوض می‌کنند.]

همه شلاق! آی! شلاق!

سبز چه شبی است امشب-

سرخ از شبهای پچ‌پچه.

سبز تار عنکبوت همه جا بسته می‌شود.

زرد از ماه خبری نیست.

[سیاه می‌رقصد. آن‌ها جا عوض می‌کنند.]

زرد از شمال تا شمال غربی.

سبز از جنوب تا جنوب شرقی.

زرد از شرق تا غرب.

سرخ از شمال تا جنوب.

سبز بیشه‌ها ساکتند، کتل‌ها خاموش.

سرخ فریب! راه روبه روی دشمن باز می‌کنند.

[سیاه می‌رقصد. آن‌ها جا عوض می‌کنند.]

سرخ اتحاد مثلث!

سبز پیرزنهای ده نسل پچ‌پچه می‌کنند.

سرخ اتفاق مربع!

زرد بوق بزنید، شیپور.

سرخ کفش دشمن روپاک می‌کنند.

[سیاه می‌افتد. آن‌ها بالای سرش می‌رسند.]

سبز چه شده؟

سیاه من مردم. خدا منو بیمارزه.

زرد کی دستشو میگیره؟

سرخ من!

زرد من!

سبز همه‌ی ما!

[سیاه از جا می‌پرد. موسیقی محو می‌شود.]

همه هیس! ساکت! هیس!

سبز حالا اون کجاست؟

سیاه خوابه، به نظرم خوابیده.

سبز چنین چیزی ممکن نیست.

زرد چرا، هست. اگر بیدار بود تا حالا تشریفش رو

آورده بود.

سبز یعنی اینقدر مطمئن که خوابش بهره؟ - این اطمینان

توهینی است به ما.

سرخ که یعنی حتی خواب هم ببینه! خوابهای خوب؟

سبز نخیر، بله، توهین آشکار! اون مطمئن بوده که ما سر

بلند نمی‌کنیم، که جرئت هیچ کاری را نداریم.

سیاه بیشرف!

سبز حالا باید ثابت کنیم که اینطور نیست، باید يك کار

زرد ولی کارهات جوریه که خیال کردیم دو برابر می-  
 ترسی.  
 سیاه تو که می‌دونی، من منتظر کسی هستم.  
 زرد [قاطع] هیچکس نمیداد!  
 سیاه پله پله، قدم به قدم؛ اول - به دلم افتاده، دوم - به خوابم  
 اومده، سوم - اون منو نجات می‌ده.  
 زرد مطمئنی؟ - خب، پس چرا هیچ خبری ازش نیست؟  
 سیاه اون بی‌خبر میاد.  
 زرد به نظرت دیر نکرده؟  
 سیاه چرا، ولی همین هم خودش حکمتی داره.  
 زرد حکمتش چیه؟  
 سیاه چه می‌دونم، شاید - داره صبر منو امتحان می‌کنه.  
 زرد [عصبی] هیچ حکمتی نداره. چون اصلاً چیزی نیست  
 که حکمتی داشته باشه. نمیدونم چه جور اینهارو تو  
 مغزت کردن. اینهارو یادت داده تا هیچ کاری برای  
 نجات خودت نکنی.  
 سیاه [سست] راستی؟  
 زرد اگر تو خودت کاری نکنی، هیچکس دیگه هم به  
 فکر نیست. اونیه که بید تو رو نجات بده خود  
 توئی نه کس دیگه.  
 سیاه من نمی‌دونستم.  
 زرد حالا که می‌دونی.  
 سرخ چقدر طولش میدن.  
 سبز آرام باشید جانم - [به سیاه نگاه می‌کند] «و هیچکس

تاریخی بکنیم.  
 سرخ البته در محدوده‌ی جغرافیا!  
 زرد فقط تا صبح وقت داریم.  
 سیاه تاخروسخون.  
 سرخ درسته. درسته.  
 هر چهار [رو به تماشاگران] تاینک خروس بخواند!  
 زرد خب دست بدیم، حاضرین؟  
 سبز حاضر!  
 سرخ حاضر!  
 [مکث. سیاه با تردید به دستهایش نگاه می‌کند].  
 زرد توچی؟  
 سیاه ما چکار می‌خوایم بکنیم؟  
 زرد معلومه؛ کاری که آدمهای ناراضی می‌کنن. برای  
 خلاص شدن فقط یک راه مونده.  
 سیاه من از صندوقم راضیم.  
 زرد دروغ میگه!  
 سیاه [کنار می‌کشد] من برمی‌گردم -  
 سرخ [جلویش را می‌گیرد] می‌خوای نارو بزنی؟  
 سبز اینقدر زود قضاوت نکنید!  
 سرخ هر کس با ما نیست دشمن ماست.  
 [به سیاه حمله می‌کند، زرد نکش می‌دارد].  
 زرد بگذار ببینم - [به سیاه] چرا؟  
 سرخ آقا می‌ترسه.  
 سیاه من نصف تو هم نمی‌ترسم.

بر تو اشکی نخواهد فشاند اگر بیهوده باشی» - این حرف مقدسی است که بی شک کسی آنرا گفته، شاید هم خود من گفته باشم. بله - من بیهوده نیستم. نفس شرکتم در زندگی بیهودگی وجودم رو نفی می کنه.

زرد [به سبز] اجازه بدین - [به سیاه] تو نمی خوای با ما باشی و کمک کنی - خب، از این کارت کی خوشحال می شه؟

سرخ اون.

زرد یعنی دشمن. باریک الله. پس اگر نیای یعنی که داری به میل اون کار می کنی.

سیاه [عصبانی] من به میل اون کار نمی کنم.

زرد پس بیا.

سرخ این حرف شما تموم نشد؟ - وقت داره می گذره.

سبز بله، به کندی.

سرخ نخیر به تندی.

سبز تند یا کند، به هر حال داره می گذره.

سیاه [ناگهان] اگه اون برد چی؟

زرد ببینم، توی صندوقت چی داری؟

سیاه هیچی.

زرد پس هیچی از دست نمیدی، در اون صورت میتونی برگردی و باز صبر کنی.

سیاه صبر؟

زرد آره، منتظر بشی یکی بیاد نجاتت بده.

سیاه کی بیاد؟ تو که دیگه چیزی برام نداشتی.

سرخ خب، بالاخره؟

سیاه بریم!

سرخ [خوشحال] آفرین؛ حالا شدی آدم حسابی. حالا همه باهمیم.

سبز بهتر است قبل از شروع قسم بخوریم.

سرخ آره، قسم میخوریم.

سبز جلسه کنیم.

سرخ آره جلسه کنیم.

[هر چهار نفر بر زمین می نشینند.]

زرد ریاست محترم، اجازه میدین ریاست محترم؟

سبز خواهش می کنم آقا. فقط توجه کنید که وقت محدوده.

زرد بله. نقشه ساده س؛ باید خلع سلاحش کرد.

سرخ الان بهترین وقته. اون اینقدر راحت خوابیده که هیچی بیدارش نمی کنه.

سبز به خوابش نباید اطمینان کرد؛ نکند که مصلحتی باشد.

بله، این خواب توطئه ای است یا دامی؛ بنابراین بهتر است که ما روی موجود مسلح بیدار صحبت کنیم.

زرد ما می خوایم با حداقل تلفات موفق بشیم.

سیاه چرا به من نگاه می کنین؟

سبز سؤالی نیست؟

سرخ حملات باید در یک موقع و از همه طرف باشه. تا اون گنج بشه و ندونه با کدوم طرف می جنگه.

زرد کاملا درسته. با این وجود ممکنه قربانی بدیم. شاید لازم بشه یکی خودش رو جلو بندازه، تا دیسگران

فرصت داشته باشند که اسلحه‌رو از چنگش خارج کنند.

سیاه داره وحشتم می‌گیره.

سبز چاره‌ئی نیست جانم. اون خودش کار رو به اینجا رسوند. داشت عملی می‌کرد که ما توی محیط تنگ آن صندوقها ببوسیم. [باهیجان] در حالی که ما به فضا و حرکت احتیاج داریم.

[همه دست می‌زنند. همه‌هه.]

زرد اون می‌خواد خودش جای ما فکر کنه. این قابل تحمل نیست!

سیاه تازه فکر هم نمی‌کنه.

[همه دست می‌زنند. همه‌هه.]

سرخ اون می‌خواد مجیش رو بگیریم. پای کاره‌اش مهر بگذاریم!

سبز تحسینش کنیم، براش قصیده بسازیم.

سرخ باید بفهمه که ما گردن نمی‌گذاریم.

[همه دست می‌زنند. همه‌هه.]

سرخ باید بفهمه که ما کی بودیم و چی بودیم.

زرد از همینجا اعلام میکنم که ما برای حداقل زندگی می‌جنگیم.

سیاه [آهسته] حداقل زندگی چیه؟

زرد تنفس!

[همه دست می‌زنند. همه‌هه.]

سبز متشکرم. آرامش را حفظ کنید!

زرد اگر نقشه همونطور که پیش‌بینی شده عملی بشه، قول میدم که همه‌ی ما فردا طلوع خورشید رو در شرایط بهتری ببینیم.

سبز سؤالی نیست؟

[سکوت.]

سبز پایان جلسه!

سرخ دیگه باید شروع کنیم.

[همه بلند می‌شوند.]

زرد یادمون باشه که قسم خوردیم. و باز یادمون باشه که برای جنگیدن چه وسایلی داریم.

سرخ چنگ و دندان.

سبز مشت.

سیاه اردنگی.

زرد صداقت!

سیاه کم کم داریم خطرناک میشیم.

سبز سؤالی نیست؟ [مکث]—خود من يك سؤال دارم.

زرد خواهش می‌کنم.

سرخ جلسه رسمی است!

[همه می‌نشینند.]

سبز عقب‌نشینی موقتی یکی از دوستان ما که چندی پیش اتفاق افتاد—

[همه به سیاه نگاه می‌کنند، سیاه شکله می‌سازد و پشت می‌کند.]

سبز [به سیاه] البته می‌بخشید— بله، عقب‌نشینی این دوست محترم فکری در من ایجاد کرد.



سرخ گوش ما به شماست.  
 سبز ما دیگه داریم وارد عمل میشیم. این شوخی نیست!  
 برای عمل کردن قبل از هر چیز به اعتماد احتیاج داریم؛  
 اعتماد به هم. و این به دست نمیداد مگر این که آخرین  
 مطالعه را هم بکنیم.  
 سرخ پیشنهادتون چیه؟  
 سبز بد نیست همه را یک امتحانی بکنیم.  
 سرخ چه جوریه؟  
 سبز از طریق علم قیافه شناسی، معرفت النفس، علم تفتیش،  
 و یا شاید علم تحقیق.  
 زرد وقت ما خیلی کمه.  
 سبز من در پیشنهادم اصرار می کنم.  
 زرد چه نتیجه ای می خواین بگیرین؟  
 سبز می خواهم بدانم نارضایتی هر کدام از ما آنقدر قوی  
 هست که تا آخر این جریان باهم باشیم یا نه.  
 سرخ درسته. حرف درسته.  
 زرد دیگه خیلی دیر شده. وقت ما خیلی کمه.  
 سرخ تا بیای کلاهدرو بسچرخونی تموم میشه [به سیاه] -  
 تو چی میگی؟  
 سیاه اون که کلاه نداره.  
 سرخ نه، راجع به امتحان چی میگی. حاضری؟  
 سیاه [توهین شده] هرچی شما بگین.  
 سرخ پس خودت شروع کن. خودت رو معرفی کن. دقت  
 دقت، توجه؛ اولین شرکت کننده ی برنامه ی ما خودش

رو معرفی می کنه.  
 [سیاه بلند می شود همه دست می زنند].  
 سیاه من به آسمون جلم.  
 درد دنیا رو دلم.  
 بازوهام نا نداره.  
 بسکی که بیل می سازم، بیل می زنم.  
 سوت و کورم به خدا.  
 نون خشک سق می زنم.  
 باید آهسته بیام، آسته برم.  
 نباید چیزی بگم، جیک بزتم.  
 سبز بس کنید! قواعد خراب شد، اصول و مبانی به باد  
 رفت! هیهات، هیهات! قلبم!  
 سرخ نمیشد فکری برای قواعد بکنی؟  
 زرد تکرار می کنم، این روش خیلی وقت می گیره، تازه  
 هیچی ام ازش معلوم نمی شه.  
 سبز پس چکار کنیم؟  
 زرد جوهر هر کس در عمل معلوم می شه. من راه دیگه ای  
 بلدم، پیشنهادی که هم وقت کمتری می گیره، و هم  
 نشون میده که نارضایتی ما عمیق هست یا نه.  
 سیاه [دست می زند] قبوله، زنده باد!  
 سرخ [تند ساکتش می کند] اون که هنوز چیزی نگفته.  
 سیاه منم برای همین می زنم.  
 سبز این راه چیه؟  
 زرد باید قبل از روبرو شدن با دشمن هر چه رو که پشت

سرمون داریم خراب کنیم.

سرخ [نفهمیده] فایده‌ش؟

زرد این که راه برگشتی باقی نمی‌مونه. و اگر ما راه برگشتی نداشته باشیم مجبور میشیم که تا آخر جریان کنار هم بمونیم.

سبز احسنت.

سرخ عالی‌ه، این خودش یه جور تضمینه.

زرد باید صندوقهامون رو بشکنیم.

سرخ [نفهمیده] چکار کنیم؟

زرد این تمام اون چیزهست که به ما تحمیل شده. بسله، صندوقهارو بشکنیم.

سبز موافقم.

سیاه امتحان خوبیه.

سرخ عالی‌ه!

سبز ولی چطور این کار رو می‌کنیم؟ باچه وسیله‌ئی؟

[سکوت. زرد آرام می‌رود طرف صندوقش و یک تبر بیرون می‌آورد.]

زرد بااین!

سرخ [مبهوت و خوشحال] تبر!

سیاه [خوشحال] پس تو فکر همچین روزی رو کرده بودی؟

زرد برای شکستن صندوقها کافیه.

[ناگهان همه به طرف تبر حمله می‌کنند.]

سیاه بدش من-

سرخ من!

زرد من!

سبز نوبت را رعایت کنید!

[ناگهان همه رو به تماشاگران.]

همه تا يك خروس بخواند!

[موسیقی شاد. بازی دسته جمعی که دعوا بر سر تبر را

نشان می‌دهد. با فریاد سیاه موسیقی ورقص قطع میشود.]

سیاه اونچارو!

[حقه موثر است. همه برمی‌گردند، سیاه تبر را می‌قاپد و به

صندوق خود حمله می‌کند.]

سیاه [می‌کوبد] بشکن! بشکن! بشکن!

[آنهاى دیگر بر می‌گردند، به شدت دست می‌زنند و تشویق

می‌کنند.]

سرخ بارك الله. خوشم اومد.

زرد زود باش.

سرخ تندتر، یاالله. بعدش نوبت منه!

زرد چرا تو؟

سرخ پس کی؟

زرد من!

سبز چرا تو؟

زرد پس کی؟

سبز من!

سرخ چرا تو؟

سبز پس کی؟

سرخ من!

سیاه [سیاه نفس زنان بر زمین می افتد] راحت شدم.

[سرخ به سرعت تبر را می گیرد می دود سر صندوقش. تبر را بالا می برد، اما ناگهان تردید می کند. تبر لحظه ای در هوا می ماند.]

سرخ [به زرد] بیا، تو شروع کن.

زرد خودت که بیشتر عجله داشتی.

سرخ من می خوام آخر همه بشکنم. می خوام حسابی جشن بگیرم.

زرد جشن رو بعد از موفقیت می گیریم. یا الله.

[سبز خود را کنار می کشد. سرخ می رود سر صندوقش؛ بر می گردد و از روی ناچاری خنده ای تحویل می دهد، اما نمی داند چه کند.]

سرخ [به سبز] اصلاً، نوبت شماست.

سبز چرا جانم؟

سرخ شما مسن ترین. احترام بزرگتر از واجباته.

سبز عجله کار جوانهاست.

زرد بفرمائید، تعارف نکنین.

سبز تعارف نکنید، از فرصت استفاده کنید.

سرخ فرصت را از دست ندهید، چرا شکسته نفسی می کنید؟

سبز من شکسته نفسی نکردم جانم. به من فرصتی بدهید با صندوقم وداع کنم.

سرخ [مانده] باشه، پس خودم شروع می کنم.

[سیاه هنوز از حرفها سر در نیاورده. سرخ نرفته می ماند.]

سرخ [با احتیاط] شماها می گین کار درستی؟ درسته که ما صندوقهامون رو بشکنیم؟

سبز منم به همین فکر می کردم.

سرخ [خوشحال] خب بگین؛ به چه نتیجه ای رسیدین؟

سبز به همین نتیجه؛ که آیا درسته صندوقهامون رو بشکنیم؟

زرد شماها چی دارین میگین؟ [مکث] چرا چیزی نمیگین؟

[مکث] چرا معطلین؟

سرخ راستش من - میگم شاید چیزهائی رو که با دشمنی نتونستیم از دستش خسارچ کنیم، با دوستی بتونیم بگیریم.

سیاه باهش رفیق بشیم؟

سرخ بله، میشه تا سرحد يك خانه شدن رفت و بعد کم کم و با لبخند، یکی یکی این چیزهارو از دستش خارج کرد. آره، یکی یکی، تفنگک، فشنگک، قداره...

سبز [خوشحال] بله، این هم راهیه.

زرد ولی ممکنه وقتی يك خانه شدین اون این کارو باشما بکنه. یکی یکی چیزهائی رو که دارین ازتون بگیره؟

عقیده، اراده، صمیمیت...

سبز [تا امید] بله، این راه خوبی نیست.

سرخ [می خندد] عجب فکر مزخرفی بود.

سیاه [می خندد] چقدر چرند.

سرخ چقدر هجو.

سیاه چه بی معنی، اینم شد حرف؟

سرخ چقدر جفنگک - کجاست تبر؟

سیاه توجه، توجه، حالا صندوق دوم شکسته می شود. شروع کنید وعجله هم بکنید.

سرخ [تبر را رها می کند] بگذارین فکر کنم.  
سیاه توجه؛ دارن فکر می کنن- [به سبز] شما چی؟  
سبز من مجبور نیستم به کسی جواب بدهم.  
زرد شما قول دادین که بیاین.  
سبز من به کسی سرنسپرده ام جانم. اشتباه همیشه بر می-  
گردد.  
سیاه [از جا می پرد] شما از اون تو بدتون میومد.  
سبز من تا سرحد مرگ از آن دخمه بیزارم. این به جای  
خود، اما چه میدانم که چه اتفاقاتی میافتد. از کجا  
که موفق بشویم.  
سیاه اگر همه بیاین میشیم.  
سبز ماهیچ نقطه‌ی مشترکی نداریم آقا.  
سیاه [به زرد] این چه میگه؟  
زرد ایشون به وحشت افتادن!  
سبز [به سرخ] قبول؛ آقایان شجاعترند و من عاقلتر!  
زرد شما به این حرف معتقد نیستین. می فهمم؛ هرچه هست  
توی اون صندوقه. به اون که علاقه دارین.  
سبز همه‌ی افتخارات من آنجاست.  
زرد و به خاطر اون افتخارات ماروتنها می گذارین؟  
سبز من قلباً باشما هستم، هر جا که باشم. اما هر جا هم که  
باشم مجبورم صندوقم را حفظ کنم.  
زرد اینقدر به گذشته نچسبین!  
سبز من به آینده فکر می کنم؛ می خواهم اگر دنیای بهتری  
در انتظار نبود اقلاً دنیای قبلی ام را حفظ کرده باشم.

می بینید؛ این صندوق مثل زنجیر به پای من بسته.  
سیاه پارهش کنین.  
سبز زنجیر؛ اگر پاره شدنی بود خودش پاره می شد، لازم  
نیست نصیحتم کنید.  
سیاه قابل شمارو نداشت.  
سبز این دیگه مسخره ست که شما می خواهید به من چیز  
یاد بدهید.  
زرد [به سرخ] توجی میگی؟  
سرخ هنوز هیچی.  
زرد تو خیلی وقت داشتی.  
سرخ کم بود.  
سیاه تو که میای. نه؟  
سرخ یه چیزهایی هست که همیشه گفت- [به زرد] اسلحه  
دست کی می افته؟  
زرد اسلحه؟  
سرخ یکی از ما. اینو میدونم. اما کدوم یکی؟  
زرد همیشه پیش بینی کرد.  
سرخ همین مشکله. از کجا معلوم اونی که اسلحه دستش  
افتاد نخواد جای اینرو بگیره؟  
سیاه چی داره میگه؟  
سرخ خوب میدونی چی میگم. مثلاً خودتو، اگه اسلحه  
دستت بیفته چکار می کنی؟  
سیاه من؟  
سرخ از قدیم گفتن هیچ بدی نرفته که بدتری جاش نیاد.



زرد دیگه چه فایده‌ای داره؟ همه چیز خراب شد.  
 سیاه هنوز نشده، من و تو هنوز هستیم.  
 زرد از ما دوتا چه کاری برمیاد؟  
 سیاه باشه؛ همه‌ی زورمون رو می‌زنیم.  
 زرد برنده‌اونه - برنده بدون شك اونه. می‌دونی چه جهنمی  
 منتظر ماست؟  
 سیاه [نعره می‌کشد] پس - جهنم فقط مال منه؟  
 زرد سعی کن منطقی باشی. سعی کن موقعیت رو بفهمی.  
 سیاه کدوم موقعیت؟ من تنهام - [داد می‌زند] شماها چی به  
 سرمن آوردین؟  
 سبز مابه کسی بدهکار نیستیم جانم. رفتار شما دیگه اهانت  
 آمیز شده. مواظب باشید!  
 [سیاه با خودداری لپخند می‌زند، تیررا از زمین برمی‌دارد  
 و به طرف زرد پیش می‌برد.]  
 سیاه بیا. بگیر. بشکنش.  
 زرد نمی‌تونم.  
 سیاه [دیوانه‌وار] پس من می‌شکنم!  
 زرد [سر راهش را می‌گیرد] من ازش دفاع می‌کنم.  
 سیاه [تهدید آمیز] برو کنار!  
 سرخ عجب گردن شکسته‌ای، مثل زنگی مست!  
 سیاه شماها که حاضر نیستین. ها؟ پس من می‌شکنم.  
 زرد اگر این کاروبکنی به صورتت تف می‌کنم.  
 سیاه [داد می‌زند] برو کنار!  
 سبز شما داری وضع را بغرنج‌تر می‌کنی.

سیاه حرف بی حرف!  
 سرخ بفرمائید؛ وقتی گفتم اسلحه‌دستش بیفته منظوزم همین  
 بود.  
 زرد اگه صندوقها رو بشکنی ازت بیزار میشن. رو گردون و  
 دلشکسته؛ اونوقت چطور می‌خوای کمکت کنی؟  
 سرخ درسته. راست میگه.  
 سیاه [سست شده] پس من چکار کنم. چکار کنم؟  
 سبز [آرام] سعی کن صندوقت رو از نو بسازی!  
 سیاه هیچوقت!  
 [سکوت. هریک گوشه‌ای در فکرند.]  
 سیاه چقدر به خوندن خروس مونده؟  
 [سکوت. کسی جواب نمی‌دهد.]  
 سیاه [بیتاب] مشرق کدوم طرفه؟ [مکت. ناگهان] پس چرا بر-  
 نمی‌گردین؟ چرا نشستین منونگاه می‌کنین؟  
 سبز شما با ما برسر قهر هستید جانم. من عمیقاً برای شما  
 متاسفم.  
 سیاه این حرفها چه دردی از من دوا می‌کنه؟  
 [سکوت. سبز آرام بلند می‌شود.]  
 سبز پدرانم متولیان قبور بوده‌اند و از صبح تا به شب اوراد  
 و اذکارشان جاری بود. پدرم روزی دوبار نماز وحشت  
 می‌خواند، و من نخستین چیزی که آموختم دعای  
 غربت بود. من بین کتیبه‌ها گم بوده‌ام. بین طومارهای  
 کهنه‌ی پوسیده. خطوط معوج نامشکوف -  
 زرد [ناگهان نعره می‌کشد] چرا کنار کشیدین؟ چرا کنار

کشیدین؟

سبز آرام باشید جانم. صندوق شما هر چه باشد از مال من بدتر نیست.

زرد از کجا می‌دونین؟ - اونجا شعر يك معادله‌س. بعضی افسوس می‌خورن که چرا عشق يك مراحه نیست. سبز اعتراف می‌کنم که تعبیرهای روشنفکرانه را نمی‌فهمم.

زرد پول، بلندگو، چراغهای رنگی، وسایل خودکار، فیلمهای مهمل، کارچاق کنهائی که کار را چاق می‌کردند، جدول، جدول، جدول، مجله‌ها -

سبز عاطفه؟

زرد هیچی!

سرخ رفاقت؟

زرد حرفش هم نزن!

سبز پس چطور می‌خواهید برگردید؟

[سکوت کوتاه.]

زرد روی بند راه رفته؛ باید با دنیا ساخت. شاید برگردم و اصلاحاتی رو از داخل شروع کنم.

سبز من خیلی فکر کردم. برعکس، برگشتن من مقدور نیست. چیزی است در حکم مرگ مفاجاة.

زرد جدآ؟

سبز بله، از طرفی این فرصت همیشه که پیش نیامد.

سرخ منظورتون اینه که -

سبز خود شما چطور؟

سرخ والله، من شك دارم.

سبز شك شما در منم شك ایجاد کرد.

زرد [ناگهان] ولی همیشه. ممکن نیست - ممکن نیست؛ برای درست کردن وضع باید به قدرت نزدیک شد، این خودش يك جور همکاریه.

سبز بهتره بگید مصالحه.

سرخ یعنی سازش.

زرد بله سازش، که من اهلش نیستم. بیاین بیشتر فکر کنیم. سیاه [امیدوار] آره، وقت خیلی کمه.

زرد ما بیرون اومدیم چون دیگه جائی برای ما نبود.

سبز بله، تقریباً.

زرد نخیر، تحقیقاً. پس بیاین يك کاری بکنیم. يك بار هم که شده کاری بکنیم.

سرخ گویا امتحانش خیلی گرون تموم میشه.

سبز نه جان دلم، در صورت شکست میتونیم صندوقها رو دو باره بسازیم.

زرد با فکر هر جور برگشتنی مخالفم.

سبز با این وجود میشه صندوقهارو دوباره ساخت.

سرخ میشه، ولی دیگه اون اولی نیست. ایندفعه تنگ‌تره، خفته‌تر، شاید یه قفل ده منی هم به درش باشه.

سبز حق باشماست. بیفایده است.

[همه مرد می‌شوند. سکوت. سرخ قدم می‌زند.]

سرخ هرچی بیشتر به صندوقم فکر می‌کنم بیشتر عقم می‌نشینه. اونجا برای زندگی راه آبروداری نمونده.

يك مسابقه‌ی ابدی که هر کلکی درش مجازه. دستگاہهای  
آدم‌سازی، سالم‌سازی، سخن‌پراکنی، تصفیه، تمشیه،  
تفتیش، بایدپنهان‌شد، باید خندید، باید گریه کرد، باید  
امید داشت، باید کلک زد، فقط باید کلک زد. مرده  
شورش بیره!

زرد توهم اگه برگردی راهی نداری جز اینکه همرنگ  
جماعت بشی.

سرخ من این کاره نیستم؛ برای همینم زمین خوردم.

زرد پس بمون. بیا از سر شروع کنیم.

سوخ اگر یه سر سوزن اطمینان بود-

زرد تلقین نکن!

سرخ اما آخه اون قویتره. اون می‌تونه همه‌ی مارو از بین  
بیره.

زرد نمی‌تونه؛ اون به کسائی که براش کارکنن احتیاج  
داره.

سیاه تازه شم، اگه ما نباشیم به کی آقائی بفروشه؟

سبز عجیب است آقا، این حرفها چقدر به نظرم آشناست.

سرخ درسته. منم یادم میاد.

سبز به نظر شما ما قبلا همدیگرو دیده بودیم؟

زرد نمیدونم.

سبز ولی بعید نیست.

زرد پس یعنی ما اینقدر عوض شدیم؟ اینقدر که اصلا

همدیگرو نشناسیم؟

سرخ چی باعث شده که ما اینقدر عوض بشیم؟

سیاه این صندوقها.

زرد این صندوقها. اینهایی که به ما تحمیل کرده‌ن.

سیاه باید همه‌شو بشکنیم.

سوخ آره، باید يك کاری بکنیم.

زرد پس واقعاً يك کاری بکنیم.

هرچهار پیش از آنکه خروس بخواند!

زرد وقت خیلی کمه.

سبز قبل از هرچیز باید کدورتها را از میان برداریم - جلسه

رسمی است- باید آشتی کنیم.

سرخ [اعلام می‌کند] پایان جلسه‌ی آشتی!

سیاه چقدر ما باهم خوبیم.

سبز خب، اول تو شروع کن-

سوخ من؟

سبز نوبت تو بود.

سوخ از کجا که وقتی من شکستم شماها هنوز سر حرفتون

باشین؟

سبز به ما اعتماد ندارید؟

سرخ از کجا که منو تنها نذارین؟

زرد از کجا که خودت مارو تنها نداری؟

سبز از کجا که حضرات بنددرو تنها نذارن؟

سرخ پس همیشه. مسخره‌س. اینجوری همیشه.

سبز باید يك راه دیگر پیدا کرد.

سیاه شمارو به خدا زود باشین.

زرد من يك فکری کردم.



سبز دندانهای مصنوعی من کجاست؟  
 سرخ دقت، دقت، توجه.  
 سبز همونطور که همه می‌دونیم-  
 سرخ اینو که همه می‌دونیم!  
 زرد بله، گوش ما باشماست.  
 سرخ چشم ما به طرف شماست.  
 سبز تکرار می‌کنم. چی می‌گفتم؟  
 زرد تکرار کنید. چی می‌گفتین؟  
 سبز من فکر می‌کنم که-  
 زرد احسنت.  
 سرخ آفرین.  
 زرد صد آفرین.  
 سرخ هزار آفرین.  
 سبز پس نتیجه می‌گیریم که-  
 زرد موافقم. موافقم.  
 سرخ دست شمارا می‌فشارم.  
 زرد از دور!  
 سرخ از نزدیک.  
 سیاه خدا یا-  
 سبز پس نتیجه این شد که - حرف من چی بود؟  
 زرد مترسک.  
 سیاه صندوق.  
 سرخ تبر.  
 زرد خورشید.

سبز منم همینطور.  
 سرخ منم همینطور.  
 زرد من برای گفتن عجله دارم.  
 سبز عجله‌ی من کمتر نیست.  
 سرخ مال من بستگی به سرنوشت داره.  
 سبز من به شما اعلام میکنم.  
 زرد من به شما اخطار میکنم.  
 سبز به نظر من بهتر است-  
 سرخ به نظر منم همینطور. دوستان، هموطنان-  
 سبز حرف من راجع به شکستن صندوقهاست.  
 سرخ حرف منم همینطور.  
 زرد مال منم.  
 سرخ این برنامه مستقیماً از همه‌جا پخش میشود.  
 زرد اول من فکر کردم.  
 سبز اول من به نتیجه رسیدم.  
 سرخ اول من حسابهاشو کردم.  
 زرد حالا که عجله دارین شما بفرمایین.  
 سبز نخیر شما بفرمائید.  
 زرد نخیر، شما سرور ما هستید.  
 سبز کوچک شما هستم.  
 زرد کوچکتر از اونم که به حساب بیاد.  
 سیاه بالاخره شروع میکنین یا نه؟  
 سرخ شلوغ نکنین، ساکت باشین.  
 زرد ساکت باشین، شلوغ نکنین.



سیاه [نعره می کشد] خورشید. خورشید.

صحنه تاریک می شود.

سرخ خورشید.

سیاه خورشید.

[خروس می خواند. همه میخکوب می شوند. مکث. بار دیگر خروس می خواند. آن سه به طرف صندوقهایشان عقب عقب میروند.]

سیاه [داد می زند] نمیذارم، نمیذارم برین. نمیذارم.

[دیگران عقب میروند. خروس می خواند.]

سرخ شاید یه روزی برگشتیم.

سیاه [نعره کشان] کی؟ کی؟

سبز باور کن. این فرصت مناسبی نبود.

زرد خداحافظ. تورو فراموش نمی کنیم.

[سیاه به زانو می افتد، آنها در صندوقهایشان هستند.]

سبز پیش از اینکه مجبورم کنه، صندوقت رو دوباره بساز!

[در صندوقهای بسته می شود. سیاه آرام گریه می کند. از تاریکی صدای خنده و وحشتناک مترسک به گوش می رسد. سیاه دیوانه وار تبر را برمی دارد و به طرف تاریکی نعره می کشد.]

سیاه من هنوز هستم. هنوز هستم.

[از تاریکی مترسک با حرکات خشک و صورت مهیبش پیش می آید. به دیدن سیاه می ماند.]

مترسک عجب، مثل اینکه اینجا خبرهایی بوده- [تفنگ را بالای-

برد] مثل اینکه از حسن نیت من استفاده شده- [با لگد

به زمین می کوبد] زانو بزنا!

سیاه نمی زنم!

مترسک فقط پنج شماره فرصت داری. فقط پنج شماره. یک-دو-

اجرای «چهار صندوق» هر بار از صحنه پائین کشیده شده است.